

محمد حسین - استخر

خلاصه‌ای از شرح حال سید جمال‌الدین معروف بافغانی

از مجله مصری تألیف ابراهیم زیدان

ولادت سید جمال‌الدین در سال ۱۸۳۹ میلادی بود ، پس از تحصیل مقدماتی عزیمت به‌هند کرده در ۱۸۵۷ عازم حج شده در زمان امارت امیر دوست محمد خان در جرگه رجال سیاسی درآمده در فتح هرات ملازم امیر بوده . امیر دوست محمد خان در هرات وفات کرد پسرش امیر شیرعلیخان بجای پدر جلوس نموده و در صدد کرفتناری و حبس برادران خود که مدعی او بودند برآمد . هر کدام بمحل حکومت خود فرار کردند ، محمد اعظم خان بطرفداری سید بامارت کابل رسید مدتی در کابل بود بعد مسافر هند شد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آنچه مقصد و منظور او بود اوضاع سیاسی و اجتماعی هند اقتضا نداشت ، از هند عازم مصر گردید در انجمن معارف شرکت کرد چون مرد وعظ و خطابه بسود چند خطبه سیاسی و اجتماعی بالای منبر ایراد نمود که از عقیده اتحاد کشورهای اسلامی سرچشمه میگرفت گفته‌های او مورد انتقاد و ایراد علمای مصر گردید ، شیخ الاسلام او را تکفیر کرد و تبعید او را خواست . از آستانه خلافت عثمانی مقرری برای او معین شده و برضد اجانب که تکیه گاهش انگلیس بود مقالاتی نوشت بالاخره از مصر عذرش را خواستند ، مسافر پاریس شد در اینجا با شیخ محمد عبده یکی از

علمای برجسته الازهر مصر برخورد نمود شیخ یکی از مریدها و سر سپرده‌های سید شد .

تا اینجا مختصر و خلاصه‌ای از ترجمه مجله مصری است و آنچه جسته و گریخته از شرح زندگانی او مستفاد میشود :

او هیکل و تن توشی جالب و برازنده داشته که گفته‌اند وللهیکل قسط من الثمن چشمانی گیرا و جاذب ، زبانی گویا و مهیج و شورانگیز داشته ، در هند و مصر و پاریس و لندن و ایران جز شور و انقلاب و مخالفت با دولت‌های وقت که هیچکدام با اثر و ثمر نرسیده و کاریکه با اتحاد اسلامی برخورد صورت نگرفته .

بنا بگفته مورخ ژنرال ساکس در عقیده خود هم وسوسه و تردید داشته در نطقها و نوشته‌های خود شور و انقلابی راه می‌انداخته تخمی میپاشیده جمعی را محبوب و مجذوب میکرده بگفته خودش شمشیر برنده‌ای بوده که باید یکدولتی بدست بگیرد برضد دولت دیگری قیام کند .

ناصرالدین شاه در سفر سوم خود با اروپا سید را ملاقات کرد و بودن او را در اروپا برای دولت آنروزی ایران خطرناکتر از آن میدید که بایران بیاید او را چون مهمان عزیزی بایران دعوت نمود ولی چون طبعاً نمیتوانست ساکت و آرام بنشیند دست بیک سلسله مقالات و خطابه‌ها زد که منجر باخراج او از ایران شد و سر از لندن درآورد و بروزنامه نویسی پرداخت .

سفری که بدعوت شاه بایران آمده بود و حرفها و نطقهای او باعث نگرانی شاه شد او را در منزل امین‌الضرب (ثروتمند آن روز) فرود آورد و باو سپرد تا مراقب کارها و آمد و رفتهای او باشد .

وزیر مختار انگلیس بودن سید را در ایران خطرناک میدانست و بشاه گوشزد

کرد عذر او را بخواهد و از ایران بخارجه روانه اش کند . شاه بامین الضرب سفارش داد این کار را به پختگی انجام دهد .

آشنائی میرزا رضا کرمانی با سید جمال الدین در منزل امین الضرب اتفاق افتاد که مجذوب نطقها و خطابه های او شد و از مریدها و سر سپرده های پرو پا قرص سید گردید .

امین الضرب بعنوان سرکشی با ممالک خود سید را بماندندان برد و از آنجا روانه مسکو شد و زمینه اختلاف مصر و انگلیس که منجر بجنگ و خونریزی شد شاید در مدت توقف در مسکو فراهم شده باشد .

در آخرین مسافرت او بایران که محمد حسنخان اعتماد السلطنه وسیله آنرا فراهم آورد ، چون انشاء روزنامه و تاریخ ایران را بعهده گرفته بود فکرو قلم سید را برای مساعدت خود لازم میدانست همان سفری بود که بسعایت میرزا علی اصغر خان امین السلطان در صدد دستگیری او برآمدند و سید بحضرت عبدالعظیم پناهنده شد و در منزل او جنب مرقد مرکز آمد و رفت مریدها و سرسپرده ها بود که زمزمه قانون و مشروطه و آزادی و مجلس شورای ملی از آنجا آغاز شد .

جاسوسها و مأمورین امین السلطان وجود سید را موجب شورش و انقلاب دانسته بدون رعایت احترام بست نشستند او را بجبر و زور دستگیر کرده تا سرحد ایران تحویل ترکه های عثمانی دادند و روانه اسلامبول شد .

میرزا رضا از مریدهای شیفته و دلباخته ای بود که در گرفتاری سید آه و گریه و یقه درانی میکرد .

در جلسه استنطاق میرزا رضا در قتل ناصرالدین شاه میگوید : اگر چشم بصیرتی بود میدید که در همان محلی که سید را کشیدند و با عبا و لباس پاره پاره او را بیرون

بردند در همان نقطه شاه بقتل رسید.

گویند باعث عدوات عبدالحمید سلطان عثمانی با ناصرالدینشاه حرفها و تحریکات سیدجمال‌الدین بوده در ایران ناصرالدینشاه را پادشاه اسلامیان پناه میگفت در اسلامبول عبدالحمید را خلیفه عالم اسلامی میخواند تا بدینوسیله موجبات وحدت اسلامی را فراهم سازد.

میرزا رضا دنباله ارادت و فداکاری خود را نسبت بسید رها نمیکند و دست از همان حرفهای شورانگیز برنمی‌دارد و معروف است که کمران میرزا نایب السلطنه او را دست‌آموز اعلانات انقلابی برضد حکومت شاه بابا میکند و چون معرفتی در این کار پیدا میکند آدم فتنه‌جو شناخته میشود.

معاندین و مخالفین اتابک او را راحت نمی‌گذاشته‌اند ناچار بطرف سیدجمال‌الدین روی می‌آورد و باسلامبول میرود در دیدار مرشد و مولای خود ستمها و ظلمهائی که باو شده بود شرح میدهد و در تکرار آن مظالم یکبار سید میگوید: خفه شو مگر پدرت روزه‌خوان بوده که بجای گرفتن انتقام از کسانیکه موجب سیه‌روزی تو شده‌اند شیون و زاری میکنی.

این حرف و نقل میرزا رضا را بگرفتن انتقام بر میانگیزاند، میگویند دشمنی عبدالحمید خلیفه عثمانی بناصرالدین‌شاه در این تحریک دخالت داشته است.

این جمله برجسته هم از سید جمال‌الدین است که «تا دروازه مرگ روی آدم باز است نباید زیر بار ذلت برود».

میرزا رضا با گرفتن این تعلیمات بایران می‌آید در بادکوبه آن پیشتو‌کنذائی را از یک میوه فروشی می‌خرد. در طهران که پیدا میشود، حاج سیاح سه روز پیش از واقعه قتل شاه با اتابک نامه‌ای مینویسد که میرزا رضا از اصحاب سیدجمال در طهران

پیدا شده خوش خیال نیست ، آن پاکت سه روز پس از واقعه قتل از کیف اتابک بیرون آمد .

دولت ایران پس از واقعه قتل شاه سید جمال و سه نفر دیگر از همدستهای او را از دولت عثمانی خواست دولت عثمانی سه نفر را تسلیم نمود که در تبریز کشته شدند و از تسلیم سید خودداری نمود و طولی نکشید که وی بمرض سرطان در گذشت .

یکی از آن سه نفر که بخاطرم هست میرزا آقاخان کرمانی نویسنده سه مکتوب و صد خطابه است که اوایل سروصدای آزادی و مشروطیت دست بدست میگشت ولی بچاپ نرسید و دیگری تألیف آینه سکندری در تاریخ ایران است که بچاپ رسیده است .

یکی از شعراء نزد امیر دزدان رفت و قصیده‌ای در ثنای او بر خواند فرمود تا جامه از بر او بدر کنند و از ده بدر نمایند مسکین در سرما همی رفت و سگان قریه بقفایش افتادند خواست تا سنگی بردارد زمین یخ گرفته عاجز ماند و گفت این چه حرام زاده مردمانند که سنگ را بسته و سگ را گشاده اند امیر دزدان از غرغه بدید و بشنید و بخندید و ویرا نزد خود طلبید و گفت ای حکیم از من چیزی بخواه گفت جامه خود می‌خواهم اگر انعام کنی .

(سعدی)